

رویکرد ایالات متحده نسبت به استمرار توسعه اقتصادی-نظامی چین (مطالعه موردی دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ)

دکتر مهدی هدایتی شهیدانی*

جواد رمضانپور شلمانی**

چکیده

بررسی سیاست خارجی آمریکا نشان می‌دهد پس از جنگ سرد واشنگتن همواره نسبت به رشد هژمونی منطقه‌ای رقبا در نقاط مختلف جهان حساس بوده است. در این بین رشد چین در حوزه اقتصادی و تسری آن به حوزه نظامی از این واکنش مستثنی نبود. این رویکرد در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ به شکل متمایزی و به طور ویژه در ابعاد اقتصادی دنبال شده است. این مقاله با روش توصیفی تحلیلی و گردآوری داده‌ها بصورت کتابخانه‌ای و اینترنتی به دنبال فهم سیاست خارجی ایالات متحده در قبال چین در دوره ریاست جمهوری ترامپ می‌باشد. براین اساس پرسش اصلی این مقاله آن است که رویکرد ترامپ نسبت به استمرار رشد چین را در چه قالبی می‌توان تبیین نمود؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که علی‌رغم وجود تفاوت‌های ماهوی نسبت به سایر روسای جمهور آمریکا، ترامپ مهار و کنترل چین را در قالب توأمی راهبرد موازنه ترکیبی تهاجمی پیگیری می‌کند. رویکرد موازنه ترامپ در چارچوب ویژگی‌های شخصیتی او، عمدتاً در حوزه اقتصادی به صورت یکجانبه و از طریق جنگ تعرفه‌ای و تجاری با چین دنبال شده است. مهار رشد فزاینده اقتصادی چین از یک سو، در کنار افزایش قدرت نظامی گری (با تصاعد بودجه نظامی جهت ارتقای توان رقابتی نیروهای مسلح آمریکا) مهم‌ترین ارکان راهبرد موازنه ترامپ نسبت به چین را تشکیل می‌دهد. با این حال داده‌های آماری نشان از توفیق حداقلی ترامپ در مهار و کاهش رشد اقتصادی چین دارند. عدم کامیابی در محدودسازی پکن از سوی ترامپ، مسئله تحول در جایگاه و پرستیژ ایالات متحده در نظام بین‌الملل را در پی خواهد داشت.

کلیدواژگان

ایالات متحده، ترامپ، چین، موازنه ترکیبی تهاجمی، جنگ تجاری

* نویسنده مسئول، استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان / ایمیل: mehdi.hedayati88@gmail.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان / ایمیل: j.ramezanzpour.1991@gmail.com

مقدمه

ایالات متحده آمریکا که پس از فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ به هژمون جهانی تبدیل شد، با افزایش مؤلفه‌ها و منابع قدرت ملی سعی در حفظ موقعیت خود بعنوان تنها قدرت هژمون در نظام بین‌الملل داشته است. این موضوع در ادبیات و راهبردهای کلان رؤسای جمهوری آمریکا پس از فروپاشی شوروی قابل مشاهده و ردیابی است. اما در این بین چین که از ۱۹۷۸ با روی کار آمدن دنګ شیائوپینگ^۱ او شروع اصلاحات وی تاکنون بیش از چهار دهه رشد اقتصادی را تجربه کرده است، در حوزه اقتصادی تهدیدی جدی برای ایالات متحده محسوب می‌شود. بر این اساس آمریکا از دوره ریاست جمهوری باراک اوباما بطور جدی به رشد و ظهور قدرت چین واکنش نشان داد؛ به گونه‌ای که در نوامبر ۲۰۱۱ اوباما، در سخنرانی خود در پارلمان استرالیا به چرخش سیاست خارجی آمریکا از خاورمیانه به سوی آسیا پاسیفیک اشاره کرد.

روابط واشینگتن با پکن از ابتدای تأسیس جمهوری خلق چین تاکنون را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم کرد: «دوره نخست، از سال ۱۹۴۹ و شکل‌گیری جمهوری خلق چین تا سال ۱۹۷۱ که روابط این دو کشور در این برهه سرد و در مقطعی تا مرز درگیری پیش رفت. دوره دوم، از آوریل ۱۹۷۱ با دعوت تیم پینگ‌پنگ آمریکا توسط چینی‌ها، که سبب بهبودی روابط و همکاری بیشتر بین دولتمردان دو کشور و چه بسا مقدمه‌ای بر سفر نیکسون در ۱۹۷۲ به چین و دیدار با مائو شد، تا سال ۲۰۰۹ و شروع دوران ریاست جمهوری اوباما، که این دوران را می‌توان دوران اوج همکاری و همزیستی با کمترین تنش ذکر کرد. دوره سوم نیز با شروع ریاست جمهوری اوباما و به طور خاص از سال ۲۰۱۱ تاکنون که رقابت قدرت بین این دو کشور پر رنگ شده است» (Council on Foreign Relations, 2019).

دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ در ایالات متحده که با شعار «نخست آمریکا» همراه بود، نوسانات متعددی را متوجه فضای روابط قدرتهای بزرگ ساخت. تا جایی که روحیه تاجرمنشانه ترامپ سبب شد متحدین سنتی ایالات متحده همچون اتحادیه اروپایی نیز از واکنش‌های ترامپ در امان نباشند. رئیس‌جمهور آمریکا با مقوله‌ای به نام امنیت نیز بصورت کالای اقتصادی برخورد کرده است و از کشورهای اروپایی درخواست دارد تا سهم خود را در پرداخت هزینه‌های ناتو افزایش دهند. یکی از مسائلی که توجه بسیاری از کارشناسان را به خود جلب کرده، چرخش از جهانی شدن به سمت انزواگرایی و دیدگاه‌های ناسیونالیستی اقتصاد محور و عدم پذیرش مسئولیت هژمونی در نظام بین‌الملل است. ویژگی‌های شخصیتی ترامپ مانند

^۱. Deng Xiaoping

^۲. America First

پیش‌بینی ناپذیری وی موجب ابهام بیشتر پیرامون نوع تعامل و مواجهه با متحدین و رقبای منقطه‌ای ایالات شده است. یکی دیگر از ویژگی‌های ترامپ که در سیاست خارجی ایالات متحده واضح به نظر می‌آید اقتدارگرایی اوست که به شکل یکجانبه‌گرایی در نظام بین‌الملل خود را بروز داده است. یکجانبه‌گرایی‌های ترامپ در پیمان‌های چندجانبه و بین‌المللی مثل خروج از توافق پاریس، ترنس پاسیفیک و برجام و تجارت تسلیحات و ... در این بین مهم‌تر از همه، نوع واکنش ترامپ به رشد اقتصادی چین بود. رویکرد ترامپ در اعمال جنگ تعرفه‌ای-تجاری علیه چین در کنار آینده مبهم تعاملات اقتصادی واشنگتن و پکن، بیانگر این نکته بوده است که رویکرد ترامپ در نسبت با راهبرد کلان ایالات متحده در ادوار مختلف گذشته نشان‌دهنده پیگیری نوعی استمرار راهبردها در عین تغییر شیوه‌ها است.

براین اساس، سؤال اصلی پژوهش آن است که رویکرد ترامپ نسبت به استمرار رشد چین را در چه قالبی می‌توان تبیین نمود در پاسخ به آن، این فرضیه مطرح می‌شود که با توجه به آن که امنیت و منافع ملی ایالات متحده در گرو حفظ نظام بین‌الملل تک‌قطبی به رهبری آمریکا است، جنگ تجاری و تعرفه‌ای ترامپ علیه چین که از تابستان ۲۰۱۸ شروع شده است، در کنار عملکرد نظامی ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری او در دریای چین جنوبی، نشان می‌دهد که ترامپ با استفاده از رویکرد موازنه ترکیبی تهاجمی، مهار رشد چین را مکمل احیای قدرت اقتصادی و نظامی آمریکا می‌داند. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و بهره‌مندی از منابع کتابخانه‌ای و استفاده داده‌های آماری معتبر بین‌المللی به انطباق تحولات اقتصادی پیرامون روابط دو کشور و رویکرد ترامپ نسبت به چین خواهد پرداخت.

۱- پیشینه پژوهش

پیرامون رشد و ظهور چین و نوع مواجهه ایالات متحده با آن آثار متعددی به زبان فارسی و انگلیسی به رشته تحریر درآمده که در اینجا به چند مورد از برجسته‌ترین آثار در این زمینه خواهیم پرداخت:

سجاد بهرامی‌مقدم (۱۳۹۷) در مقاله‌ای تحت عنوان «پاسخ آمریکا به قدرت‌یابی چین در دریای شرقی و دریای جنوبی» به عوامل افزایش تنش بین ایالات متحده و چین در منطقه دریای شرقی و جنوبی چین پرداخته است. از منظر نویسنده سرایت کردن رشد اقتصادی چین به حوزه قدرت دریایی و به چالش کشیده شدن تفوق دریایی ایالات متحده در پیرامون قلمرو دریایی چین، واشینگتن را وادار به نشان دادن واکنش از خود کرده است.

محسن شریعتی‌نیا (۱۳۹۵) در مقاله خود تحت عنوان «کمر بند اقتصادی جاده ابریشم: زنجیره ارزش چین محور» طرح کلان چین در پروژه جاده ابریشم را از منظر زنجیره ارزش جهانی در

اقتصاد سیاسی بین‌الملل مورد واکاوی قرار داده است. نویسنده بر این نظر است که چین در واقع با تعریف این ابر پروژه برای خود قصد دارد گام مهمی برای عبور از تک‌قطبی‌گرایی به سوی چندقطبی‌گرایی برداشته و به عبارتی قصد پی‌ریزی مدل جدیدی از همکاری بین‌المللی و حکمرانی جهانی دارد. شاید به عبارتی صریح‌تر در پی به چالش کشیدن رهبری جهانی ایالات متحده می‌باشد.

دیوید شمباو^۱ (۲۰۱۸) در مقاله خود با عنوان «رقابت ایالات متحده و چین در جنوب شرقی آسیا: تغییر قدرت یا همزیستی رقابت‌آمیز» به رقابت آمریکا و چین در آسیا پاسیفیک و آسیای جنوب شرقی پرداخته است. به نظر نویسنده مزیت پکن در این حوزه عمدتاً اقتصادی و دیپلماتیک بوده در حالی که واشینگتن دارای مزایای چند وجهی است. نویسنده به واشنگتن توصیه می‌کند که نباید صرفاً در حوزه امنیتی در منطقه فعال باشد بلکه باید به صورت دیپلماتیک و فرهنگی و اقتصادی نیز به ایفای نقش بپردازد.

استفان والت^۲ (۲۰۱۸) در اثر خود تحت عنوان «استراتژی بزرگ ایالات متحده پس از جنگ سرد: آیا واقع‌گرایی می‌تواند آن را توضیح دهد؟ آیا واقع‌گرایی باید راهنمای آن باشد؟»، راهبردهای ترامپ در سیاست خارجی را مورد انتقاد قرار داده و معتقد است که عملکرد ترامپ موجب خارج شدن سیاست خارجی ایالات متحده از راهبرد واقع‌گرایانه شده و نمونه‌هایی چون خارج شدن ترامپ از معاهده ترنس پاسیفیک و بی‌اعتماد ساختن متحدین قدیمی ایالات متحده، بدترین وضعیت را برای آمریکا رقم خواهد زد.

اما نوآوری پژوهش حاضر آن است که براساس رویکرد نظری مقاله، موضوع واکنش ایالات متحده آمریکا نسبت به روند قدرت‌یابی مستمر جمهوری خلق چین در دوران ریاست جمهوری دونالد ترامپ براساس ویژگی‌های راهبردی و اقتصادی این بازه زمانی مورد بررسی قرار گرفته است. در پژوهش‌های پیشین در قالب رویکرد کلی آمریکا برای مهار چین پرداخته شده است. اما هیچ‌کدام از آنها به واکنش مشخص دونالد ترامپ که خود را در قالب جنگ‌های تعرفه‌ای و تجاری به نمایش نهاده است، نپرداخته‌اند.

۲- مبانی نظری

مکتب نوواقع‌گرایی^۱ انگیزه بقا در آنارشی را محرک دولت‌ها برای افزایش قدرت می‌داند چرا که نظام بین‌المللی یک ساختار آنارشیک است. آنارشی بدین معنا که نظام بین‌الملل فاقد یک

^۱ David Shambaugh

^۲ Stephen Walt

قدرت مرکزی مشروع است تا دولت‌ها بتوانند در هنگام مواجهه با خطرات احتمالی از سوی یکدیگر به آن تکیه کنند. «لذا دولت‌ها صرفاً به اندازه قدرتی که در عرصه بین‌المللی کسب کرده‌اند توان دفاع از منافع و تمامیت ارضی خود دارند. در یک ساختار آنارشیک از آن جا که تنها قدرت، ضامن بقای دولت‌هاست، آنها چاره‌ای جز افزایش قدرت ندارند، اما چه میزان از قدرت کافی است؟ واقع‌گرایی تهاجمی^۱ مدعی است که تمایل دولت‌ها برای افزایش قدرت، حد و مرزی ندارد» (Mearsheimer, 2001: 6). جان مرشایمر^۲ واقع‌گرایی تدافعی^۳ را به چالش گرفته و نظریه‌ی نواقح‌گرایی تهاجمی را مطرح کرده است. مرشایمر از نقد والتز^۴ آغاز می‌کند. والتز معتقد است که ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل دغدغه دولت‌ها برای بقا را ایجاد می‌کند و دولت‌ها برای رفع این دغدغه چاره‌ای جز جستجوی قدرت ندارند لذا هدف نهایی دولت‌ها در این چارچوب حفظ بقا و اتخاذ استراتژی تدافعی است. مرشایمر بر این باور است که دغدغه بقا در آنارشی به تنهایی نمی‌تواند تمایل دولت‌ها را جهت جستجوی قدرت تبیین کند. مرشایمر، این سؤال را در مقابل والتز قرار می‌دهد که در نظام بین‌الملل - که متشکل از دولت‌هایی تدافعی است - چه دلیلی دارد که دولت‌ها از یکدیگر هراس داشته باشند. مرشایمر در واقع با طرح این مسائل به دنبال ارائه عناصر دیگری چون عدم اطمینان بازیگران نظام بین‌الملل از نیت و اهداف حقیقی یکدیگر است و معتقد است که ساختار آنارشیک و انگیزه بقا به تنهایی نمی‌توانند سیاست بین‌الملل را تبیین کنند (بهرامی مقدم، ۱۳۹۳: ۹۶). «از منظر مرشایمر عناصر پنج‌گانه‌ای که تمایل دولت‌ها به افزایش قدرت در نظام بین‌الملل را تبیین می‌کند عبارتند از: کشورها به‌ویژه قدرت‌های بزرگ بازیگران اصلی در سیاست جهان‌اند که همه آنها تا حدی از توانایی نظامی تهاجمی برخوردارند و می‌توانند به همسایگان خود ضربه و خسارت وارد سازند. دولت‌ها هرگز نمی‌توانند از نیت دیگر دولت‌ها آگاه شوند لذا جهت تأمین اهداف اصلی دولت‌ها که همانا بقاست، مجبورند همواره در حال پیشینه‌سازی قدرت خود برآیند و در نهایت اینکه دولت‌ها، کنش‌گرانی عاقل هستند» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۴: ۱۹۷-۱۹۸).

از منظر نواقح‌گرایی تهاجمی، ارزیابی قدرت کشورها بر اساس قابلیت‌های مادی آنها صورت می‌پذیرد. در این بین کشورها جهت پیشینه‌سازی قدرت و سپس تضمین بقای خود بیش از هرچیزی بر افزایش توانایی‌های نظامی تمرکز می‌کنند تا جایی که فاصله چشمگیری را بین خود و دیگر بازیگران ایجاد نمایند. تضمین امنیت و بقای دولت‌ها که در ساختار آنارشیک نظام

^۱. Offensive Realism

^۲. John Mearsheimer

^۳. Defensive Realism

^۴. Kenneth Waltz

بین‌الملل در حاله‌ای از ابهام قرار دارد، دولت‌ها را ناگزیر می‌کند تا همواره افزایش قدرت را بعنوان تنها ابزار جهت حفظ بقای خود در دستور کار قرار دهند (Mearsheimer, 2006: 160). بر این اساس، بقا، نگرانی اولیه همه دولت‌هاست و بهترین راه حفظ بقا تبدیل شدن به یک هژمون جهانی است. اما رسیدن به این جایگاه، عملاً غیرممکن است لذا این دولت‌ها ابتدا به سراغ کسب جایگاه هژمونی در منطقه پیرامونی خود می‌روند و سپس آنان برای کسب هژمونی جهانی اقدام می‌کنند. با این گونه اقدامات، کشورها تلاش دارند تا از هژمونی دیگر بازیگران در سایر مناطق جهان جلوگیری کنند (بهرامی مقدم، ۱۳۹۳: ۹۷). از منظر مرشایمر دومین هدف قدرت‌های بزرگ به حداکثر رساندن میزانی از ثروت جهانی است که تحت کنترل خود دارند. دولت‌ها به ثروت نسبی اهمیت می‌دهند زیرا قدرت اقتصادی شالوده‌ی توانمندی نظامی است. چنین اقتصادی هم می‌تواند در داخل ضامن حفظ قدرت و مشروعیت^۱ برای حکومت و نیز ابزاری قابل اتکا جهت پیشینه‌سازی توانایی نظامی نسبت به رقبا باشد. قدرت‌های بزرگ دولت‌هایی را که دارای اقتصاد بسیار قوی و یا در این مسیر بوده باشند را فارغ از اینکه به لحاظ نظامی قدرت زیادی داشته باشند یا خیر، خطر و تهدیدی جدی برای امنیت و حفظ بقای خود شناسایی می‌کنند زیرا ثروت را می‌توان به سادگی تبدیل به توانایی نظامی کرد (لیتل و اسمیت، ۱۳۸۹: ۱۱۷).

۳- تاریخچه رویکرد ایالات متحده به رشد چین

آمریکا از اوایل دهه ۹۰ میلادی متوجه تبعات افزایش قدرت چین شد، در نتیجه تلاش کرد تا به گونه‌ای رشد چین را پاسخ دهد. به عنوان نمونه جورج بوش پدر^۲ در اواخر دوره ریاست جمهوری‌اش در ۱۹۹۳ میلادی پیرامون رشد چین از لزوم مهار یا موازنه‌سازی افزایش قدرت چین و حمایت از آن سخن به میان آورد. بیل کلینتون^۳ نیز جهت تشویق پکن به همکاری و همکاری با نظم بین‌المللی، سعی کرد چین را در پیوستن و مشارکت فعال در نهادهای امنیتی و اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی حمایت کند. کلینتون ایده‌ی ایجاد جامعه‌ی جدید پاسیفیک^۴ را ارائه داد که بر حضور قوی آمریکا در پاسیفیک برای بازدارندگی در برابر تجاوزات منطقه‌ای مبتنی بود. راهبرد کلینتون بر این مبنا استوار بود که پکن را در مسیر همکاری با نظم منطقه‌ای آمریکا در آسیا پاسیفیک قرار دهد (Gibney, 1993).

^۱. Legitimacy

^۲. George Herbert Walker Bush

^۳. Bill Clinton

^۴. Creating a Pacific Community

در دوره‌ی بوش پسر،^۱ آمریکا به دلایلی چون تمرکز بر خاورمیانه و مبارزه با تروریسم و جنگ عراق و افغانستان نتوانست پاسخی مناسب به رشد سریع چین بدهد. در نوامبر ۲۰۱۱ اواما در سخنرانی‌اش در پارلمان استرالیا از تغییر کانون توجه ایالات متحده از غرب آسیا به آسیا پاسیفیک پرده برداشت و توجه به این منطقه را بعنوان اولویت خود مطرح ساخت. «منطقه‌ای که با سریع‌ترین رشد، بیش از نیمی از اقتصاد جهانی و نیز بیشترین تعداد قدرت‌های هسته‌ای و حدود نیمی از جمعیت جهان را درون خود جای داده و این پتانسیل را دارد که تعیین‌کننده قرن آینده قرن همگرایی و همکاری خواهد بود یا قرن تعارض و رقابت‌های سخت. ایالات متحده به مثابه یک ملت پاسیفیکی نقش قوی‌تری در شکل دادن به آینده این منطقه بازی خواهد کرد. من به تیم امنیت ملی‌ام دستور داده‌ام که مأموریت و حضور ما را در پاسیفیک در اولویت قرار دهند» (بهرامی مقدم، ۱۳۹۳: ۱۲۰-۱۲۲). هیلاری کلینتون^۲ وزیر امور خارجه ایالات متحده در دوره اول ریاست جمهوری اواما در نشریه فارین پالیسی^۳ می‌نویسد: «در طول دهه‌ی گذشته آمریکا مشغول جنگ در افغانستان و عراق بوده است. دهه‌ی آینده باید دقت کنیم که زمان و انرژی‌مان را در کجا و چه چیزی سرمایه‌گذاری می‌کنیم و یکی از مسائل بسیار مهم این است که به منطقه آسیا پاسیفیک توجه بیشتری کنیم. آمریکا در آسیا پاسیفیک در یک جایگاه محوری قرار دارد و می‌بایست در دهه‌ی آینده بطور ویژه‌ای سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی، ارتباطات دیپلماتیک، روابط اقتصادی و استراتژیکی‌اش را در آسیا پاسیفیک گسترش دهد» (Clinton, 2011).

بر اساس این رویکردها، نگاه واشنگتن به پکن نیز از سال ۲۰۱۱ به بعد دچار تغییر جدی شد؛ بگونه‌ای که اواما در کنفرانس مطبوعاتی پس از اجلاس آپک^۴ بیان داشت: «چین تحرکات زیادی انجام داده که نه تنها به آمریکا بلکه به تمام شرکای تجاری ما در منطقه لطمه وارد آورده، لذا این روند باید متوقف شود». در واقع مقامات آمریکایی نسبت به افزایش چشمگیر هزینه‌های نظامی پکن و ادعاهای ارضی آن در شرق و جنوب دریای چین مواضع خود را اعلام می‌کردند (بابکان، ۱۳۹۷: ۵۷). در گزارشی که توسط وزارت دفاع آمریکا در سال ۲۰۱۲ جهت چگونگی تداوم و استمرار رهبری جهانی و اولویت‌های قرن ۲۱ منتشر شد، بین منافع اقتصادی و امنیتی ایالات متحده و افزایش حضور در منطقه آسیا پاسیفیک ارتباط برقرار گردید. این گزارش با برخوردارگی از حساسیت نسبت به مسائل منطقه و تحولات آن، به اهمیت روابط ایالات متحده با متحدان آسیایی‌اش جهت بازبانی توازن در آسیا پاسیفیک اشاره داشته است. این گزارش به نوعی

^۱ . George Walker Bush

^۲ . Hillary Clinton

^۳ . Foreign Policy

^۴ . Asia-Pacific Economic Cooperation (APEC)

افزایش قدرت نظامی گری چین را هدف قرار می‌داد و بر توسعه همکاری با شرکای نوظهور در سراسر آسیا پاسیفیک از یک طرف و حفظ صلح و ثبات و جریان آزاد تجارت و نفوذ واشینگتن در این منطقه با حضور و موازنه نظامی^۱ تأکید می‌کرد و به مقامات واشینگتن در این باره هشدار می‌داد (Sustaining U.S. Global Leadership: Priorities For 21ST Century Defense, 2012: 2).

«راهبرد چرخش سیاست خارجی آمریکا از خاورمیانه بسوی آسیا پاسیفیک نقطه عطف سیاست خارجی اواما در قبال چین محسوب می‌شود. اواما از ابتدای ریاست جمهوری اش در پی آن بود تا تمرکز واشنگتن از خاورمیانه را به سمت آسیا پاسیفیک تغییر دهد. ظهور قدرت‌های اقتصادی جدید از آسیا پاسیفیک نویددهنده این بود که قرن ۲۱، قرن آسیا پاسیفیک است و آمریکا نیز خواستار نفوذ بیش از پیش در این منطقه است» (بابکان، ۱۳۹۷: ۸۲-۸۳).

پیام‌های دیپلماتیک مقامات آمریکا در مورد تمرکز دوباره آمریکا بر آسیا تداوم داشت. این رویکرد اواما و هیلاری کلینتون از تغییری مهم در سیاست سنتی آمریکا حکایت می‌کرد. در حالی که آسیا همیشه برای ایالات متحده اهمیت داشته است؛ اما پیش از دولت اواما، مهم‌ترین اولویت سیاست خارجی واشنگتن نبوده است. از این نظر سیاست آسیامحور رویکرد جدیدی قلمداد می‌شد. مقامات دولت اواما معتقد بودند که آمریکا بیش از این نباید توجه خود را به مناطقی همچون خاورمیانه معطوف کند و در مقابل باید بر اولویت‌های مهم‌تر در آسیا پاسیفیک متمرکز شود. در نتیجه برای اولین بار بود که جایگاه آسیا پاسیفیک تا این اندازه در اولویت‌های سیاست خارجی آمریکا ارتقا می‌یافت (Shambaugh, 2013: 10). «موضوعات مرتبط به راهبرد آسیامحور در بردارنده مواردی همچون ابتکارات دیپلماتیک، اقتصادی و امنیتی بود. درباره مسائل امنیتی، اواما وعده داده بود که هرگونه کاهش بودجه دفاعی آینده این کشور، تأثیری بر بودجه نظامی آمریکا برای آسیا نداشته باشد» (Kelly, 2014: 491).

«ایالات متحده علاوه بر برخورداری از نیروهای نظامی و غیرنظامی قابل توجه در منطقه اقیانوسیه، برای گسترش و تحکیم اتحادهای رسمی و غیررسمی با کشورهای آسیایی تلاش کرده است. آمریکا ضمن حفظ و گسترش اتحادهای رسمی و روابط خود با ژاپن، کره جنوبی، فیلیپین، تایلند و استرالیا، همکاری‌های راهبردی با دیگر دولت‌های منطقه را هم به انجام می‌رساند تا از این راه هزینه‌های امنیتی حفظ نظم در منطقه را کاهش دهد. بین سال‌های ۲۰۱۴-۲۰۰۹، طیف گسترده‌ای از مشارکت‌های غیررسمی میان این کشور و هند، سنگاپور، اندونزی، نیوزلند و ویتنام در قالب همکاری‌های راهبردی به انجام رسید» (Parameswaran, 2014: 262-266). راهبرد

^۱. Military balance

اقتصادی ایالات متحده در آسیا پاسیفیک حول محور تقویت همکاری ترنس پاسیفیک در مقابل الگوی چینی سرمایه‌داری دولتی مطرح شد. واشینگتن با این طرح ادعا می‌کرد که به دنبال گسترش رفاه در آسیا و افزایش نفوذ خود در کشورهای آسیایی است. البته واشینگتن به نهادهای چندجانبه منطقه‌ای همچون اتحادیه کشورهای جنوب شرق آسیا^۱ و سازمان همکاری‌های اقتصادی آسیا اقیانوسیه^۲ توجه داشت. اولویت و توجه به منطقه آسیا برای آمریکا از شروع دوره اوپاما در دیدارها و فعال شدن تحرکات دیپلماتیک آمریکا در سراسر منطقه مشهود بوده و این تحرکات با توجه به رویکرد چندجانبه‌گرایی دولت اوپاما و تمایل به همکاری و همگرایی بین‌المللی در حل و فصل مسائل بین‌المللی قابل تبیین است (بابکان، ۱۳۹۷: ۹۵-۹۶). در واقع سنگ بنای آنچه را که در دوران ریاست جمهوری ترامپ نسبت به چین در دستور کار قرار گرفت را می‌بایست در دوران اوپاما جستجو نمود.

«اهمیت ذاتی آسیا برای واشینگتن از گذشته تاکنون بر کسی پوشیده نیست بگونه‌ای که مقامات آمریکا همواره بر تسلط هر دولتی بر این منطقه حساسیت نشان داده‌اند. برای مثال نخستین بار آمریکا جهت جلوگیری از هژمونی ژاپن بر این منطقه در جنگ جهانی دوم از خود واکنش نشان داد. بنابراین پکن نیز از این پاسخ مستثنی نخواهد بود. چین نیز به این امر به خوبی واقف است. رفتار چین در سال‌های اخیر باعث افزایش نگرانی‌های آمریکا شده است. واشینگتن بویژه نگران این است که چین قصد دارد عملیات دریایی آمریکا را فراتر از ژاپن، به جزیره دوم ماریانا محدود کند و توانایی آمریکا برای دفاع از تایوان و سایر متحدان ایالات متحده در آسیا را محدود نماید» (David, 2015: 17). از مجموع سیاست خارجی ایالات متحده نسبت به چین در دوران مختلف می‌توان چنین برداشت کرد که مقامات کاخ سفید همواره نسبت به رشد چین و تبدیل آن به یک هژمون منطقه‌ای از خود حساسیت نشان داده‌اند. براین اساس رویکرد اوپاما نسبت به چین را می‌توان نقطه عطفی در سیاست خارجی آمریکا دانست که در دوران ریاست جمهوری ترامپ ابعاد عینی‌تری به خود تجربه کرده است.

۴- ظهور و رشد اقتصادی و نظامی چین

«در اواخر قرن هجدهم، تولید ناخالص داخلی سرانه در دلتای رودخانه یانگ‌تسه^۳ چین برابر با ثروتمندترین بخش‌های اروپا بود. به طور کلی، طیف وسیعی از شاخص‌های کیفیت زندگی، از سطح امید به زندگی تا مصرف کالری، نشان دهنده یک همبستگی اساسی بین چین و اروپا تا

^۱. Association of Southeast Asian Nations (ASEAN)

^۲. Asia-Pacific Economic Cooperation (APEC)

^۳. Yangtze River

آغاز قرن نوزدهم است» (Buzan and Lawson, 2013: 624). کیسینجر درباره رشد چشمگیر اقتصادی چین، چنین می‌نویسد: «در زمانی که چین صرفاً یک بازیگر کوچک در اقتصاد جهانی محسوب می‌شد، ارزش پول آن در برابر ارزهای عمده از اهمیت چندانی برخوردار نبود؛ حتی در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰، خیلی بعید بنظر می‌رسید که روزی ارزش برابری یوان^۱ از موضوعات اصلی گفتمان سیاسی و تحلیلی رسانه‌ها در آمریکا بشود. اما خیزش اقتصادی خارق‌العاده چین و وابستگی تنگاتنگ و روزافزون اقتصادی بین چین و ایالات متحده، آنچه را که زمانی دور از انتظار بود، به هیاهوی روزمره در پایتخت‌های بزرگ کشاند، جایی که استیصال ایالات متحده و سوءظن چین مصراانه بیان می‌شدند» (کیسینجر، ۱۳۹۵: ۶۵۴).

بسیاری از کارشناسان شروع رشد خیره‌کننده اقتصاد چین را با اجرایی شدن اصلاحات دنگ شیائوپینگ در دسامبر ۱۹۷۸ پیوند برقرار کرده‌اند. این اصلاحات اقتصادی که از ۱۹۷۹ آغاز شده تا ۲۰۱۸ توانسته بطور متوسط نرخ رشد اقتصادی ۹/۵ درصدی را برای چین رقم بزند به عبارتی این اصلاحات توانسته هر ۸ سال یک بار میزان تولید ناخالص داخلی را دو برابر کند. این رشد اقتصادی در حوزه‌های گوناگون تأثیرات قابل توجهی داشته به گونه‌ای که می‌توان گفت در حوزه اشتغال توانسته در طی ۴۰ سال در چین ۸۰۰ میلیون شغل ایجاد کند (Wayne, 2018: 2) و نیز «در زمینه فقرزدایی نرخ فقر را از ۸۴ درصد در سال ۱۹۸۱ به ۱۶ درصد در ۲۰۰۵ برساند که چنین دستاوردی برای چین در مشروعیت‌سازی برای حزب کمونیست چین بسیار حائز اهمیت است (بهرامی مقدم، ۱۳۹۷: ۱۳۷). این رشد اقتصادی حاصل از اصلاحات دنگ شیائوپینگ نیز توانسته سهم چین را در تولید ناخالص داخلی از کمتر از ۲ درصد در ۱۹۹۰ به بیش از ۱۸ درصد در ۲۰۱۶ برساند و از سویی دیگر توانسته چین را به بزرگ‌ترین شریک تجاری برای اکثر کشورهای حوزه اقیانوس آرام تبدیل کند و از این طریق بر نفوذ منطقه‌ای چین تأثیر بسزایی داشته باشد» (International Monetary Fund, 2018). همانطور که رئالیست‌های تهاجمی معتقدند که رشد اقتصادی می‌تواند به حوزه نظامی‌گری سرریز شده و افزایش توانایی نظامی را به همراه آورد این انگاره در مورد چین هم صادق بوده، بگونه‌ای که رشد اقتصادی چین موجب افزایش قابل ملاحظه بودجه نظامی چین به حدود ۱۴/۶ میلیارد دلاری در سال ۲۰۰۰ و به بیش از ۱۷۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۸ شد. اکنون نیز نیروی نظامی چین در یک روند مدرنیزاسیون قرار گرفته است. لذا می‌توان گفت که رشد اقتصادی چین توانسته بر تمایل دولت پکن جهت تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ دریایی بیفزاید و این موضوع را می‌توان در اهداف، مأموریت‌ها، استراتژی،

^۱. Yuan

^۲. Modernization

تسلیحات، فناوری و ... به وضوح مشاهده کرد. بر این اساس استراتژی و قابلیت‌های نظامی دریایی چین از دفاع از سواحل نزدیک تا عمق ۳۰۰ کیلومتری آب‌های پیرامونی، به استراتژی و قابلیت‌های نظامی دفاع از دریاهای نزدیک و سپس استراتژی و قابلیت دفاع از دریاهای دور گسترش یافته است که در پی آن چین در صدد کسب انواعی از سلاح‌هایی است که نیروی دریایی این دولت را قادر می‌کند تا بتواند به نیرویی موثر برای دفاع از پهنه وسیعی از آب، از سواحل تا فراسوی دومین زنجیره جزایر دوردست در اقیانوس آرام تبدیل شود. به طور کلی چین در حال پیمودن مسیری است که همه قدرتهای بزرگ از جمله امپراتوری بریتانیا و ایالات متحده به ترتیب در قرن نوزدهم و قرن بیستم، در عصر مدرن پیموده‌اند؛ یعنی رشد شتابان و بادوام اقتصادی، سپس ترجمه تدریجی اما فزاینده نسبتی از ثروت اقتصادی به قدرت دریایی، در نتیجه چین از یک قدرت قاره ای در حال تبدیل شدن به یک قدرت بزرگ دریایی است (بهرامی مقدم، ۱۳۹۷: ۱۳۶-۱۳۹).

«چین قصد دارد مدرنیزاسیون ارتش را تا ۲۰۳۵ کامل کند و ارتش آزادی‌بخش خلق را تا سال ۲۰۴۹ از طریق مدرنیزه کردن و تغییرات ساختاری و فرماندهی به یک ارتش در سطح کلاس جهانی تبدیل کند. در طول دهه گذشته، چین توانایی خود را برای رسیدن به اهداف امنیتی منطقه‌ای و فراتر از قابلیت‌های احتمالی تایوان افزایش داده است. مدرنیزاسیون شامل ارتقای ظرفیت نظامی برای اجرای ضدحمله در برابر مداخله احتمالی طرف سوم و همچنین بازدارندگی هسته‌ای^۱ و قدرت طرح‌ریزی عملیات است. ناوگان دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق بزرگترین ناوگان منطقه‌ای است که دارای بیش از ۳۰۰ جنگنده، زیردریایی، کشتی‌های آبی‌خاکی است که بطور فزاینده‌ای نیروی مدرن و انعطاف‌پذیر است. ناوگان دریایی ارتش آزادی‌بخش خلق به سرعت در حال جایگزینی سیستم‌های کهنه عموماً یکپارچه با سیستم‌های چندجانبه پیشرفته و بزرگ است که دارای سلاح‌های پیشرفته ضدکشتی و ضدهوایی و ضدزیردریایی هستند. در سال ۲۰۱۸ ناوگان دریایی ارتش آزادی‌بخش چین به اجرای اصلاحات ساختاری که از اواخر ۲۰۱۵ آغاز کرد، ادامه داد» (Office of the Secretary of Defense, 2019: 31-35).

۵- دامنه نفوذ چین در سایه همکاری‌های منطقه‌ای

چین نیز همانند سایر قدرتهای بزرگ و براساس اصل گسترش در سایه افزایش ثروت، همواره از دوران جنگ سرد بدنبال افزایش نفوذ منطقه‌ای خود بوده تا بتواند از یک بازیگر منفعل و

¹. People's Liberation Army

². Nuclear deterrence

وابسته به شوروی به یک بازیگر فعال و مستقل تبدیل شود. پکن توانسته با افزایش روابط خود با کشورهای جنوب شرق آسیا همچون فیلیپین و تایلند که از متحدین قدیمی ایالات متحده محسوب می‌شدند، آنها را تشویق کند که به سمت تعامل و همکاری با چین متمایل شوند. بعلاوه چین توانسته همین استراتژی را تا حدودی در مورد کشورهای چون ژاپن، تایوان و کره جنوبی به اجرا درآورد. چین برای افزایش نفوذ منطقه‌ای خود در جنوب آسیا و آسیای مرکزی از طرح‌هایی چون جاده ابریشم^۱ جدید استفاده می‌کند. در واقع پکن توانسته از توانایی سرمایه‌گذاری زیرساختی ناشی از رشد اقتصادی خود در تغییر موازنه قدرت منطقه به نفع خود سود جوید (قهرمانی، ۱۳۹۶: ۱۴۷). «برپروژه یک کمربند یک جاده که ابتدا توسط شی جین‌پینگ آدر سال ۲۰۱۳ مطرح شد یکی از بزرگ‌ترین طرح‌های چین جهت همکاری اقتصادی بین‌المللی است که حدود ۷۰ کشور را در سه قاره آسیا و اروپا و آفریقا را به هم پیوند می‌زند. طرح جاده ابریشم جدید به اعتقاد برخی کارشناسان، در پی خروج از جهان تک‌قطبی به رهبری ایالات متحده و تعمیق همکاری‌های منطقه‌ای و به عبارتی بهتر شکل‌دهی به مدل جدیدی از همکاری‌های بین‌المللی و حکمرانی جهانی است» (شریعتی‌نیا، ۱۳۹۵: ۱۰۰). در واقع می‌توان گفت که چین افزایش نفوذ خود را از مسیر همکاری‌های تجاری و اقتصادی منطقه‌ای و بین‌المللی دنبال می‌کند همان‌گونه به اعتقاد بسیاری از کارشناسان و چین‌پژوهان مزیت پکن در اقتصاد است.

برژینسکی^۳ در مورد نفوذ چین در اوراسیا معتقد است که: «لژیومی ندارد که ثابت کنیم که چین یک بازیگر اصلی است. چین هم اکنون یک قدرت قابل توجه در منطقه است و به نظر می‌رسد بلند پروازی‌هایی هم دارد» (برژینسکی، ۱۳۸۵: ۴۵). برخی ظهور چین را از نشانه‌های پایان دوران تک‌قطبی می‌دانند و معتقدند چین بدنبال این است که با افول ایالات متحده بعنوان یک هژمون جهانی، کشورهای متحد آن را تحت حوزه نفوذ خود قرار دهد. علاوه بر افزایش قدرت نفوذ در خارج، چین در داخل نیز به پشتوانه قدرت اقتصادی خود، از پتانسیل چشمگیری جهت به چالش کشیدن ابرقدرت جهانی در مناطق مختلف بخصوص اوراسیا برخوردار شده است. نفوذ گسترده پکن در کشورهای جنوب شرق آسیا در قالب سازمان همکاری اقتصادی آ.سه.آن، به خوبی بیانگر اهداف سیاست خارجی جاه‌طلبانه چین در مناطق مهمی چون اوراسیا است. چین به پشتوانه قدرت، ظرفیت و نفوذ اقتصادی خود اهداف بلندمدتی را برای خود در نظر گرفته است و در پی آن است که سلطه و نفوذ خود را در منطقه بگونه‌ای ایجاد کند که حتی با

^۱. The Silk Road

^۲. Xi Jinping

^۳. Zbigniew Brzezinski

تغییر در حاکمیت آن کشورها، تغییری در نفوذ و سلطه چین در آن کشورها ایجاد نشود (آدمی و آئینه‌وند، ۱۳۹۷: ۱۴-۱۷). علاوه بر موارد فوق باید مواردی چون پیمان پولی دوجانبه چین و روسیه و ایجاد سازمان همکاری شانگهای^۱ و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیایی^۲ و افزایش سرمایه‌گذاری و نفوذ چین در منطقه غرب آسیا و کشورهای نفتی خلیج فارس را نیز در نظر داشت. در کنار اینها یکی از دلایل افزایش نفوذ چین در منطقه و جذابیت همکاری با آن این بوده که برخلاف واشینگتن، پکن اصراری بر تحمیل استانداردهای خود به دیگر کشورها جهت همکاری‌های اقتصادی و سیاسی ندارد.

«رقابت بین چین و آمریکا در منطقه آسیاپاسیفیک منحصر به فرد است. این منطقه شاهد رقابت گسترده‌تر این دو کشور است. کشورهایی که جزو آسه‌آن هستند تلاش دارند بین این دو قدرت حرکت کنند. این کشورها در حال سیاست مصون‌سازی روابط خود با دو کشور هستند اما با این حال از سال ۲۰۱۶ مشخص شده است که تمایل این کشورها به چین بیشتر است. حتی دو متحد قدیمی آمریکا یعنی تایلند و فیلیپین نیز به سمت چین گرایش پیدا کرده‌اند که این در نتیجه تیره شدن روابط با واشینگتن است. مالزی نیز به سمت چین گرایش یافته و روابط سیاسی و اقتصادی و منافع حاصل از آن افزایش یافته است. البته سطح روابط آنها در بخش دفاعی نیز گسترش یافته است. کشور سنگاپور یک متحد قوی برای ایالات متحده است، اما با این وجود دارای منافع اقتصادی عظیمی در چین است و روابط نزدیکی با این کشور دارد. کامبوج و لائوس به شدت به چین وابسته هستند. برونتی نیز تلاش می‌کند روابط را با هر دو کشور حفظ کند اما با این وجود این کشور نیز در مدار اقتصادی چین قرار گرفته است. تنها کشوری که سعی می‌کند فاصله خود را با چین حفظ کند، اندونزی است هرچند روابط دیپلماتیک اقتصادی میان آنها رو به رشد است. اگر این وضعیت ادامه یابد موازنه قدرت به نفع چین رقم خواهد خورد» (Shambaugh, 2018: 87). به طور کلی پکن توانسته با استفاده از مزیت بالای اقتصادی، نفوذ خود را در منطقه آسیاپاسیفیک حتی در بین متحدین ایالات متحده افزایش دهد. رویکرد نهادسازی چندبرداری پکن همچون ایجاد سازمان همکاری شانگهای و بانک زیرساخت آسیایی مهم‌ترین گام پکن در افزایش نفوذ منطقه‌ای در به چالش کشیدن نظم آمریکایی محسوب می‌شوند.

۶- رویکرد ترامپ در مواجهه با رشد چین

ترامپ همواره در تبلیغات و مناظرات انتخاباتی خود بر این موضوع پافشاری می‌کرد که

^۱. Shanghai Cooperation Organization

^۲. Asian Infrastructure Investment Bank

^۳. American Order

مداخلات ایالات متحده در خاورمیانه و تلاش برای ایجاد دموکراسی و دولت‌سازی در این منطقه موجب تحمیل هزینه‌های سنگین بر اقتصاد ملی و از سویی دیگر سبب تضعیف جایگاه آمریکا در نظام بین‌الملل شده است. ترامپ همواره بر این باور بوده که دولت او با کاهش بودجه نظامی از طرفی موجب کاهش قدرت سخت آمریکا شده و از طرفی دیگر رقبای ایالات متحده را جسورتر ساخته است. رویکرد چندجانبه او با در مورد متحدان آمریکا از نظر ترامپ سبب شده تا هزینه‌های آنها بخصوص در حوزه امنیت بر واشینگتن تحمیل شود و آنها به راحتی در مسیر پیشرفت و رشد اقتصادی قرار گیرند، اما آمریکا با بحران‌های اقتصادی مواجهه شود. یکی دیگر از نقدهای ترامپ به دولت او با این بود که معاهداتی که آمریکا با کشورهای دیگر در حوزه‌های مختلفی چون زیست محیطی و تجاری (همچون توافق پاریس^۱ و ترنس پاسیفیک^۲) منعقد کرده است به ضرر آمریکا تمام شده است (یزدان‌فام، ۱۳۹۵: ۱۴۷). از اولین اقدامات ترامپ پس از پیروزی، دستور بازسازی و تقویت پایگاه‌های نظامی آمریکا بود که این دستور، تسلیحات متعارف، هسته‌ای و سایبری را شامل می‌شد. ترامپ در خصوص افزایش توان هسته‌ای آمریکا اینگونه توییت می‌کند: «آمریکا باید قدرت اتمی خود را بیشتر کند تا جهان بر سر عقل بیاید» (امینیان، ۱۳۹۶: ۲۱۳).

اما در سوی مقابل مدرنیزاسیون نظامی چین که برخی آن را رویکردی تخصصی و برخی دیگر از منظر نواقع‌گرایی تهاجمی آن را متناسب با افزایش قدرت اقتصادی این کشور امری طبیعی دانسته‌اند، موجب نگرانی و واکنش مقامات کاخ سفید شده است. آمریکا که در سال ۲۰۰۸ با بحران مالی مواجه شد، اما پکن در این میان همچنان با رشد پرشتاب و مستمر خود در حوزه اقتصادی و نظامی توانست بر قدرت ملی و نفوذ منطقه‌ای خود بیفزاید. کارشناسان ظهور قدرت چین را متفاوت از شوروی می‌دانند که این موضوع سبب تفاوت واکنش واشنگتن به رشد چین نسبت به شوروی شده است. دریای چین جنوبی که برای چین بخاطر وجود منابع طبیعی و اهمیت آن بعنوان یک آبراهه بین‌المللی مهم و اختلافات سرزمینی با همسایگان، حائز اهمیت است و از طرفی دیگر برای واشنگتن به لحاظ امنیت دریانوردی آزاد و حضور متحدین این کشور و از همه مهم‌تر موازنه قدرت دریایی چین اهمیت دارد. در سالیان اخیر که پکن در دریای چین جنوبی به گسترش تحرکات نظامی روی آورده، واشنگتن سعی کرده در این منطقه بصورت مستقیم و از طریق فروش تسلیحات به رقبای منطقه‌ای چین، نفوذ پکن را موازنه کند (قهرمانی، ۱۳۹۶: ۱۴۸-۱۴۶). «ترامپ در حوزه اقتصادی نیز چندجانبه‌گرایی و جهانی شدن را به نفع اقتصاد

^۱. Paris Agreement

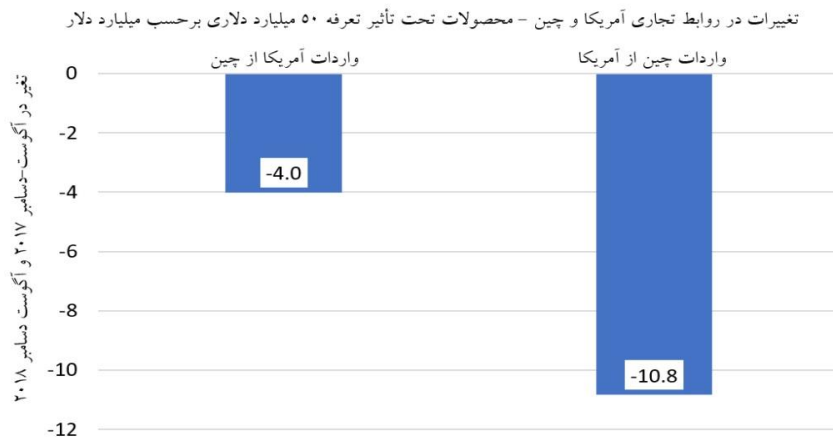
^۲. Trans-Pacific Partnership

واشنگتن نمی‌داند و لذا جنگ تجاری و تعرفه‌ای آمریکا علیه چین در این راستا قابل تحلیل است» (یزدان‌فام، ۱۳۹۵: ۱۵۶). جنگ تعرفه‌ای و تجاری را که ترامپ از تابستان ۲۰۱۸ علیه چین با وضع تعرفه ۲۵ درصدی بر واردات کالاهای چینی به ارزش ۵۰ میلیارد دلار شروع کرد و تا رقم ۲۰۰ میلیارد هم تخمین زده می‌شد، می‌توان راهبرد موازنه چین توسط ترامپ در حوزه اقتصادی دانست.

اما پرسش اساسی آن است که پیامدهای این جنگ تعرفه‌ای و تجاری برای آمریکا چه بوده است؟ آیا ترامپ توانسته است به اهداف خود در جلوگیری از رشد اقتصادی چین دست یابد و از طرفی دیگر آنچه که او تصور می‌کرد با ایجاد تعرفه بر کالاهای چینی توانسته است برای بیکاران آمریکایی شغل ایجاد کند یا خیر؟

جنگ تجاری آمریکا علیه چین ناشی از برنامه «نخست آمریکا» ترامپ و نشان‌دهنده ناکامی این کشور در رهبری جهانی است. اقتصاد چین دیگر مانند ده سال گذشته به تجارت وابسته نیست. در سال ۲۰۰۸ مازاد تجارت خالص چین ۸٫۳ درصد از تولید ناخالص داخلی بوده که این رقم در سال ۲۰۱۸ به ۱٫۳ درصد رسید. سهم مصرف خانوار در تولید ناخالص داخلی چین سرعت در حال رشد است. در یک نظرسنجی شورای تجاری آمریکا و چین، ۹۷ درصد از مشاغل آمریکایی در چین اظهار سودآوری داشتند. ۸۷ درصد نقل مکان نکرده و یا برنامه‌ای برای جابجایی نداشتند. بعضی شرکت‌ها که از چین به کشورهایمانند ویتنام نقل مکان کرده بودند بدلیل کمبود نیروی کار ماهر و زیرساخت‌های محدود مجبور به بازگشت به چین شدند. اگرچه صادرات چین به آمریکا در نیمه اول سال ۲۰۱۹، ۸ درصد کاهش داشته اما صادرات کل ۰٫۱ درصد رشد داشته است. علاوه بر اینها انتقام‌جویی چین بر صادرات کشاورزی آمریکا متمرکز شده تا از این طریق پایگاه انتخاباتی ترامپ را تضعیف کند. بین ژوئیه ۲۰۱۸ و ژوئن ۲۰۱۹ تعداد مزارعی که در آمریکا اعلان ورشکستگی کرده‌اند ۱۳ درصد افزایش یافته است (Lardy, 2019). «ترامپ در دفاع از جنگ تجاری خود علیه چین در اواخر آگوست ۲۰۱۹ اینگونه توییت کرد که: «چین می‌خواهد معامله خیلی بدی را انجام دهد؛ هزاران شرکت بدلیل تعرفه‌ها در حال ترک این کشور هستند». با این حال حقایق و آمار سخن ترامپ مبنی بر خروج شرکت‌ها از چین را تأیید نمی‌کنند. جنگ تجاری باعث کاهش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به چین نمی‌شود. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی غیرمالی در حال حاضر تقریباً ۱۴۰ میلیارد دلار سالانه در حال انجام است به این معنی که هزاران شرکت خارجی جدید هرما در چین تأسیس می‌شوند. از آنجایی که جنگ تعرفه در اواسط سال ۲۰۱۸ آغاز شد، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی حدود ۳ درصد رشد داشته است؛ یعنی با سرعتی مشابه با پنج سال گذشته» (Liang, 2019). از طرفی دیگر

داده‌های آماری مربوط به دور اولیه وضع ۵۰ میلیارد دلار تعرفه نشان می‌دهد چین به راحتی توانسته در حوزه کشاورزی سویای برزیل را جایگزین سویای آمریکایی کند. اما جایگزینی محصولات چینی برای واردکنندگان آمریکایی به این سادگی نبوده و طبق نمودار زیر پس از اعلام تعرفه‌ها گرچه صادرات چین و آمریکا به یکدیگر کاهش یافته است، اما صادرات آمریکا به چین حدود ۱۱ میلیارد دلار کاهش داشته در صورتی که صادرات چین به آمریکا تنها ۴ میلیارد دلار کاهش را نشان می‌دهد (Freund et al, 2019).



Sources: (Freund et al, 2019)

بسیاری از کارشناسان نیز این گزاره را که چین هم بزودی همچون ژاپن دچار رکود اقتصادی می‌شود، اشتباه می‌دانند و معتقدند که حتی اگر تعرفه‌های خارجی درمورد کالاهای چینی بالا باقی بماند، چین از یک بازار داخلی برای ادامه رشد اقتصادی در سال‌های آینده برخوردار است. علاوه بر این جایگاه آمریکا هیچگاه به اندازه دوره ترامپ در جهان تنزل نداشته است. بگونه‌ای که حتی متحدین نزدیک و اشینگتن، دیگر آن را بعنوان یک شریک قابل اعتماد نمی‌بینند. برخی معتقدند از آنجا که اقتصاد آمریکا و چین درهم تنیده شده، مهار رشد آن از طریق جنگ تجاری مؤثر نخواهد بود. بنابراین رقابت با چین باید در چارچوب تداوم وابستگی متقابل اقتصادی مدیریت شود (Westad, 2019). «ترامپ در آخرین اقدامات خود علیه چین، قانون دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در هنگ کنگ و نیز قانون ممنوعیت تحویل برخی از ساز و برگ پلیسی به این منطقه از چین را امضاء کرد که واکنش شدید چین را به همراه داشته است. مقامات پکن در پاسخ به ترامپ علاوه بر احضار سفیر آمریکا، مجوز ورود ناوهای جنگی آمریکا به هنگ کنگ را به حالت تعلیق درآورده است» (Qin, 2019). استفان والت معتقد است که «یکجانبه‌گرایی‌های ترامپ

در عرصه سیاست خارجی مانند خارج شدن از معاهده ترنس پاسیفیک، پاریس، برجام و شروع یک نزاع با متحدان اصلی خود چون اتحادیه اروپا و متحدان آسیایی خود بر سر موضوع پرداختن هزینه امنیت، از طرفی می‌تواند ایالات متحده را در عرصه بین‌الملل منزوی کند و از سوی دیگر فضا را برای رقیب مهمی مثل چین جهت اعمال نفوذ بیشتر در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم سازد» (Walt, 2018: 14-15). البته این گزاره را می‌توان با شواهدی همچون ایجاد ارتش مشترک اروپایی که ابتدا امانوئل مکرون^۱ رئیس‌جمهور فرانسه و پس از آن آنگلا مرکل^۲ صدراعظم آلمان، پس از فشارهای ترامپ بر متحدین اروپایی خود مبنی بر افزایش سهم کشورهای اروپایی در پرداخت هزینه‌های ناتو، خواستار آن شدند، مشاهده کرد. به بیانی روشن‌تر این موارد را می‌توان ناشی از کاهش اعتماد اتحادیه اروپا نسبت به مقامات کاخ سفید در ایجاد امنیت و صلح بین‌الملل قلمداد کرد.

نتیجه‌گیری

از دیدگاه نواقح‌گرایی تهاجمی هدف نهایی قدرت‌های بزرگ رسیدن به جایگاه هژمونی است، اما در عمل دستیابی به چنین جایگاهی غیرممکن است و عقلانی‌ترین گزینه ممکن برای قدرت‌های بزرگ هژمون شدن در سطح منطقه‌ای است. چین نیز این امر را در آسیا بطور عام و در منطقه آسیا پاسیفیک بطور خاص دنبال می‌کند و برای نیل به این هدف بر روابط خود با کشورهای چون روسیه و ایران و کشورهای نفتی خلیج فارس بعنوان تأمین‌کننده انرژی مورد نیاز چین و نیز با افزایش نفوذ منطقه‌ای خود بوسیله سازمان همکاری‌های شانگهای بخصوص به جهت به چالش کشیدن قدرت ایالات متحده تأکید می‌کند. علاوه بر اینها چین سعی کرده با افزایش روابط اقتصادی خود حتی با متحدین ایالات متحده چون هند و ژاپن که از رقبای اصلی منطقه‌ای چین محسوب می‌شوند، آنها را به واسطه وابستگی اقتصادی و نیز ایجاد روابطی برد-برد در حوزه شیرین اقتصادی به سمت خود بکشاند. چین همچنین با رشد چشمگیر اقتصادی که در چند دهه اخیر داشته، توانسته تولید ناخالص داخلی خود را از ۱۹۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۰ به بیش از ۱۲ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۷ برساند و این انگاره نواقح‌گرایی تهاجمی که معتقد است با افزایش درآمد ملی و رشد اقتصاد، کشورها به سمت سیاست‌های تهاجمی‌تری قدم برمی‌دارند در مورد چین هم صدق می‌کند و افزایش بودجه نظامی چین از ۱۴٫۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به بیش از ۱۷۳ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۸ این نگاه راه تقویت و تأیید می‌کند. در واقع چین اکنون در حال سپری کردن مرحله مدرنیزاسیون نظامی خود می‌باشد تا بتواند هژمونی خود را بر منطقه

^۱. Emmanuel Macron

^۲. Angela Merkel

استراتژیک آسیاپاسیفیک تثبیت نماید. این نکته را هم باید در نظر داشت که چین علاوه بر حوزه نظامی، در موضوعات مهمی چون نهادسازی و ایجاد نظم مورد نظر خود نیز ابتکار عمل از خود نشان داده و دست به ایجاد نهادها و سازمان‌های مالی و سیاسی همچون سازمان همکاری شانگهای و بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا و نیز پیمان پولی دوجانبه با روسیه و برخی دیگر از کشورها زده است که این دست از اقدامات می‌تواند هژمونی آمریکا را بعنوان تنها قطب نظام بین‌الملل با چالش مواجه سازد.

ایالات متحده که پس از فروپاشی شوروی در ۱۹۹۱ تبدیل به هژمون و تک قطب نظام بین‌الملل شد در ادوار مختلف نسبت به سلطه قدرت‌هایی واحد بر حوزه‌های ژئوپلیتیکی منطقه‌ای بخصوص آسیاپاسیفیک، از خود واکنش و حساسیت نشان داده است که این قدرت‌یابی و خیزش اقتصادی و نظامی چین در دوره باراک اوباما بصورت یکجانبه با تقویت قابلیت‌های نظامی ایالات متحده و احیاء و گسترش حضور اقتصادی ایالات متحده در آسیا پاسیفیک و بصورت چندجانبه با تقویت همکاری‌های سیاسی و اتحادهای امنیتی ایالات متحده در آسیا پاسیفیک پاسخ داده شد. رویکرد ایالات متحده به استمرار رشد و قدرت‌یابی چین در آسیاپاسیفیک و نتایج حاصل از آن همچون ادوار گذشته در راهبردهای خود تغییر و تداوم‌هایی داشته است. براین اساس تغییرات مربوط به افراد و احزابی که قدرت را در دست داشتند، می‌شد و تداوم در بخش راهبردهای کلان دنبال می‌شد که حفظ جایگاه هژمونی ایالات متحده در نظام بین‌الملل بوده است. این مسئله در دوره ریاست جمهوری ترامپ نیز صدق می‌کند یعنی ترامپ در راهبردهای کلان ایالات متحده همچون اسلاف خود حفظ هژمونی ایالات متحده را دنبال کرده و در برابر شکل‌گیری یک دولت قوی بعنوان قدرت منطقه‌ای بخصوص دولت‌ها و کشورهای رقیب همچون چین در جهت موازنه آن از خود واکنش نشان داده است. ترامپ در مواجهه با چین بیشتر سعی کرده بصورت یکجانبه با افزایش توان و قابلیت نظامی خود بخصوص در حوزه آسیا پاسیفیک در حوزه نظامی و شروع جنگ تجاری و تعرفه‌ای در بُعد اقتصادی، چین را موازنه و مهار نماید. ترامپ اگرچه توانست در حوزه نظامی فاصله قدرت نظامی ایالات متحده را در برابر چین تا حدودی حفظ نماید اما در حوزه اقتصادی نه تنها نتوانسته مانع استمرار رشد چین و یا کاهش آهنگ رشد آن شود بلکه حتی داده‌ها و شواهد آماری نشان از شکست سیاست ترامپ در مهار استمرار رشد اقتصادی چین شده است. چرا که پکن به سادگی توانست محصولات مورد نیاز خود را که از آمریکا وارد می‌کرد با محصولات کشاورزی برزیل و دیگر کشورها جایگزین کند اما ایالات متحده نتوانست چنین کاری را به انجام برساند. لذا در جنگ تجاری دو کشور در ازای کاهش ۴ میلیارد دلاری صادرات چین به آمریکا، حدود ۱۱ میلیارد دلار از صادرات آمریکا به چین کاهش یافت. علاوه بر این سیاست‌های یکجانبه ترامپ، جایگاه بین‌المللی آمریکا و پرستیژ آن را دچار

آسیب کرد. بگونه‌ای که حتی متحدین اصلی و قدیمی آمریکا نیز اعتمادشان نسبت به آن کاهش پیدا کرد. تا جایی که توانایی رهبری آمریکا در موضوعات و مسائل مهم بین‌المللی مورد تردید واقع شد. این موارد می‌تواند در بلندمدت اثرات وسیعی بر کیفیت اعمال قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل داشته باشد.

منابع

- امینان، بهادر (۱۳۹۶)، «به کارگیری زور به عنوان ابزار سیاست خارجی آمریکا، معضل فراروی ترامپ»، *مجله سیاست دفاعی*، سال بیست و پنجم، شماره ۹۹، صص ۲۲۲-۱۹۱.
- آدمی، علی و حسن آئینه‌وند (۱۳۹۷)، «چگونگی تقابل روسیه و چین با آمریکا در اوراسیا»، *فصلنامه آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۱۰۲، صص ۳۳-۱.
- بابکان، محمدصادق (۱۳۹۷)، «ارزیابی سیاست خارجی باراک اوباما در منطقه شرق آسیا»، *فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل*، سال یازدهم، شماره ۴۳، صص ۶۷-۴۱.
- برژینسکی، زیگیو (۱۳۸۵)، *پس از سقوط*، ترجمه: امیرحسین توکلی، تهران، انتشارات سبزان
- بهرامی مقدم، سجاد (۱۳۹۳)، «پاسخ آمریکا به رشد چین: استراتژی بازبازی توازن»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی*، شماره بیستم، صص ۱۳۶-۹۳.
- بهرامی مقدم، سجاد (۱۳۹۷)، «پاسخ آمریکا به قدرت‌یابی دریایی چین در دریای شرقی و دریای جنوبی»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال دهم، شماره اول، صص ۱۶۱-۱۳۱.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۴)، *نظریه‌ها و فرانظریه‌ها در روابط بین‌الملل*، تهران، نشر مخاطب.
- شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۹۵)، «کمربند اقتصادی جاده ابریشم: زنجیره ارزش چین محور»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال هشتم، شماره سوم، صص ۸۵-۱۱۳.
- قهرمانی، محمدجواد (۱۳۹۶)، «ژئواستراتژی آمریکا در آسیا پاسیفیک؛ تداوم یا تغییر»، *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال سیزدهم، شماره سوم، صص ۱۷۵-۱۳۹.
- کیسینجر، هنری (۱۳۹۵)، *چین*، ترجمه حسین رأسی، تهران، فرهنگ معاصر، چاپ دوم.
- لیتل، ریچارد و مایکل اسمیت (۱۳۸۹)، *دیدگاه‌هایی درباره سیاست جهان*، ترجمه علیرضا طیب، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- یزدان‌فام، محمود (۱۳۹۵)، «سیاست خارجی ترامپ و جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال نوزدهم، شماره چهارم، صص ۱۶۴-۱۳۹.
- Buzan, Barry and Lawson, George (2013), "The Global Transformation: The Nineteenth Century and the Making of Modern International Relations", *International Studies*

- Quarterly*, Volume 57, Issue 3, 1 September, pp. 620-634.
- Clinton, H (2011), "America's Pacific Century", *Foreign Policy*, October, <https://foreignpolicy.com/2011/10/11/americas-pacific-century>
 - Council on Foreign Relations (2019), U.S. Relations with China, at: <https://www.cfr.org/timeline/us-relations-china>
 - David, Steven R. (2015), "Obama: The Reluctant Realist", *Mideast Security and Policy Studies*, No 113, pp. 7-23.
 - Freund, Caroline, Maliszewska, Maryla and Constantinescu, Cristina (2019), "How are Trade Tensions Affecting Developing Countries?", *World Bank*, at: <https://blogs.worldbank.org/trade/how-are-trade-tensions-affecting-developing-countries>
 - Gibney, Frank. B. (1993), "Creating a Pacific Community: A Time to Bolster Economic Institutions", *Foreign Affairs*, November/December 1993, <https://www.foreignaffairs.com/articles/asia/1993-12-01/creating-pacific-community-time-bolster-economic-institutions>
 - *International Monetary Fund*, (2019) World Economic Outlook Database (GDP based on Purchasing Power Parity), Accessed on April 21, 2019.
 - Kelly, Robert E. (2014), "The 'Pivot' and its Problems: American Foreign Policy in Northeast Asia", *The Pacific Review*, Volume 27, No. 3, pp. 479-503.
 - Lardy, Nicholas (2019), "Foreign Firms in China Resist Trump's Trade War", *East Asia Forum*, at: <https://www.eastasiaforum.org/2019/10/01/foreign-firms-in-china-resist-trumps-trade-war/>
 - Liang, Yan (2019), "Trump might lose the US-China Trade War", *East Asia Forum*, at: <https://www.eastasiaforum.org/2019/11/22/trump-might-lose-the-us-china-trade-war/>
 - Mearsheimer, John (2001), *The Tragedy of Great Power Politics*, New York: WW Norton & Company.
 - Mearsheimer, John (2006), *China's Unpeaceful Rise*, Current History- New York then Philadelphia.
 - Office of the Secretary of Defense (2019), *Annual Report to Congress: Military and Security Developments Involving the People's Republic of China 2019*, at: https://media.defense.gov/2019/May/02/2002127082/-1/-1/2019_CHINA_MILITARY_POWER_REPORT.pdf
 - Parameswaran, Prashanth (2014), "Explaining U.S. Strategic Partnerships in the Asia-

Pacific Region: Origins, Developments and Prospects”, *Contemporary Southeast Asia*, Vol. 36, No. 2, pp. 262-289.

- Qin, Amy (2019), China Hits Back at U.S. Over Hong Kong Bill in a Mostly Symbolic Move, *The New York Times*, at: <https://www.nytimes.com/2019/12/02/world/asia/china-us-hong-kong-bill-protests.html>

- Shambaugh, David (2013), “Assessing the U.S. ‘Pivot’ to Asia”, *Strategic Studies Quarterly*, Vol. 7, No. 2, pp. 10-19.

- Shambaugh, David (2018), “U.S.-China Rivalry in Southeast Asia (Power Shift or Competitive Coexistence?)”, *International Security*, Vol. 42, No. 4, Spring, pp. 85-127.

- Sustaining U.S. Global Leadership: Priorities for 21st Century Defense, (2012), *US Department of Defense*, at: https://archive.defense.gov/news/Defense_Strategic_Guidance.pdf

- Walt, Stephan. M. (2018), “US grand strategy after the Cold War: Can realism explain it? Should realism guide it?”, *International Relations*, Vol 32, Issue 1, pp. 1-20.

- Wayne, Morrison (2018), “China’s Economic Rise: History, Trends, Challenges, and Implications for the United States”, *Current Politics and Economics of Northern and Western Asia*, 23(4), 1-19.

